

خداوندا، سپاس ما را برای قرآن  
بپذیر

فقط خدا - فقط قرآن

سوره یوسف - سوره 12

[این سوره را بشنوید](#)

سوره یوسف

مکی و شامل یکصد و یازده آیه

## بنام خداوند بخشنده مهربان

- 001- الر.  
این آیات کتاب روشن است.
- 002- ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا آنرا بفهمید. **1**
- 003- (ای پیغمبر) ما با وحی کردن این قرآن بتو، بهترین داستان را برایت نقل میکنیم،  
**در صورتیکه قبلا از آن اطلاعی نداشتی. 2**
- 004- هنگامی که یوسف به پدرش گفت پدر، من خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه بمن سجده میکردند.
- 005- پدرش گفت فرزندم، خوابت را به برادرت نگو چون نقشه بدی برای تو میکشند.  
**چون شیطان دشمن آشکار انسان است.**
- 006- خداوندت به این ترتیب تو را برمیزیند و تعبیر خواب را به تو یاد میدهد  
و نعمتش را بر تو و خانواده یعقوب (پدرت) تمام میکند.  
همانطور که قبلا بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، چون خداوند تو دانا و حکیم است.
- 007- در داستان یوسف و برادرتش آیاتی (نشانه‌ها و علاماتی) برای سؤال کنندگان وجود دارد.
- 008- هنگامی که برادرتش گفتند یوسف و برادرتش (بنیامین) پیش پدرمان از ما محبوب تر هستند  
در صورتیکه ما افراد نیرومندی هستیم. پدرمان کاملا در اشتباه است.
- 009- یوسف را بکشید یا در سرزمینی بیندازید، آنوقت توجه پدران کاملا بشما خواهد بود و بعد از آن آدمهای درستکاری باشید.
- 010- یکی از آنها (رئوبین پسر ارشد یعقوب) گفت یوسف را نکشید.  
(اگر میخواهید کاری بکنید) او را در ته چاهی بیندازید تا قافله‌ای او را پیدا کند (و با خود ببرد).
- 011- برادران گفتند پدر، چرا درباره یوسف بما اطمینان نداری؟  
ما خیرخواه او هستیم.
- 012- فردا او را با ما بفرست تا در چمن صحرا بگردد و بازی کند.  
ما از او محافظت میکنیم.
- 013- یعقوب گفت وقتی او را ببرید من غمگین میشوم و میترسم که شما از او غافل بشوید و گرگ او را بخورد.
- 014- گفتند اگر گرگ او را بخورد در حالیکه ما قدرتمند هستیم، آنوقت ما از زیانکاران خواهیم بود.
- 015- چون او را بردند و هم عقیده شدند که او را به ته چاه بیندازند،  
به یوسف وحی کردیم که آنها را به نتیجه این کارشان آگاه خواهی کرد و آنها اینرا نمیدانند.
- 016- شب برادران در حالی که گریه میکردند پیش پدر آمدند.
- 017- گفتند پدر ما رفتیم که با هم مسابقه بدهیم و یوسف را پیش اسبابهایمان گذاشتیم و گرگ او را خورد.  
میدانیم، با وجودی که راست میگوئیم، حرف ما را قبول نمیکنی.
- 018- پیراهن یوسف را آلوده با خون ساختگی پیش پدر آوردند.  
یعقوب گفت نفس شما کار زشتی را در نظران زیبا ساخته است، پس غیر از صبری نیکو چاره‌ای نیست  
و از خدا برای این چیزی که میگوئید باید کمک خواست (چون به خواب یوسف ایمان داشت).
- 019- قافله‌ای آمد و مسئول تهیه آب خود را فرستادند.  
او دلوش را به چاه انداخت که آب بکشد، (چون متوجه یوسف شد) فریاد زد مژده، این يك پسر است.  
او را بعنوان کالائی پنهان کردند، در صورتیکه خدا میدانست چکار میکنند.

- 020- یوسف را به قیمت کمی، به چند درهم فروختند چون علاقه‌ای به یوسف نداشتند. **3**
- 021- کسی از اهالی مصر که او را خریده بود به زنش گفت از او خوب نگهداری کن شاید برای ما مفید باشد یا او را به فرزندی قبول کنیم.
- ما به این شکل یوسف را در زمین به قدرت رساندیم تا تعبیر خواب را به او یاد دهیم. خداوند بر کارش مسلط است ولی بیشتر مردم این را نمیدانند.
- 022- چون یوسف به حد رشد رسید به او حکمت و دانش عطا کردیم. ما اینطور به نیکوکاران پاداش می‌دهیم.
- 023- زنی که یوسف در خانه‌اش بود خواست از او کامجویی کند، لذا درها را بست و گفت بیا. یوسف گفت به خدا پناه می‌برم که صاحب اختیار من است و منزلتی نیکو به من عطا کرده، **او کسانی که ظلم میکنند را رستگار نمیکند.**
- 024- همسر اربابش قصد او را کرد. اگر یوسف برهان خداوندش را ندیده بود او هم قصد وی را میکرد. ما به این ترتیب بدی و بدکاری را از او برگرداندیم، چون او از بندگان مخلص ما بود.
- 025- هر دو به طرف در دویدند (یوسف برای فرار و زن برای گرفتن او) و لباس یوسف از پشت پاره شد. دم در شوهر زن را یافتند.
- زن گفت مجازات کسی که به زن تو نظر بد داشته باشد چه چیزی غیر از زندان یا عذاب دردناک است؟
- 026- یوسف گفت او میخواست با من رابطه داشته باشد. شخصی از خانواده زن شهادت داد که اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، زن راست میگوید و یوسف دروغ میگوید.
- 027- و اگر پیراهن او از پشت پاره شده باشد، زن دروغ میگوید و یوسف راست میگوید.
- 028- چون شوهر زن دید که پیراهن یوسف از پشت پاره شد گفت اینکار از نقشه‌های فریبکارانه شما زنان است، حقه بازیهای شما بزرگ است.
- 029- یوسف، از این پیشامد بگذر و ای زن، بخاطر گناهت از خدا طلب آمرزش کن، چون تو خطا کار بوده‌ای.
- 030- بعضی از زنان در شهر گفتند زن عزیز میخواست از غلامش کامجویی کند. عاشق غلامش شده، ما او را کاملا در گمراهی می بینیم.
- 031- چون زن عزیز حرف ایشان را شنید، کسی را پیش آنها فرستاد (دعوتشان کرد) و برای آنها تکیه گاهی آماده کرد و به دست هر یک از آنها کاردی (و ترنجی) داد و به یوسف گفت پیش آنها برو، چون یوسف را دیدند در نظرشان بزرگ (بالا تر از آنکه تصور میکردند) آمد دستهایشان را (بجای ترنج) بریدند و گفتند "خدا پاک است"، این بشر نیست، این فرشته بزرگواری است.
- 032- زن عزیز گفت این همان کسی است که بخاطر او مرا ملامت میکردید. من از او کام خواستم ولی او خودداری کرد. اگر آنچه به او دستور میدهم انجام ندهد، زندانی و خوار خواهد گردید.
- 033- یوسف گفت خداوند، من زندان را بیشتر از انجام کاری که مرا به آن دعوت میکنند دوست دارم. اگر نقشه پلید آنها را از من دفع نکنی به اطاعت آنها کشیده میشوم و از نادانان خواهم بود.
- 034- خداوندش دعایش را اجابت کرد و نقشه آنها را دفع کرد چون او شنوا و دانا است.
- 035- بعد از اینکه دلایل پاکدامنی یوسف برای آنها آشکار شد تصمیم گرفتند او را مدتی زندانی کنند.
- 036- با یوسف دو جوان وارد زندان شدند. یکی از آنها گفت من خواب دیدم که شراب میگیرم. دیگری گفت من خواب دیدم که نان روی سرم گذاشته و میبرم و پرندگان از آن میخورند. تأویل آن را برای ما بگو زیرا تو را آدم نیکوکاری می بینیم.
- 037- یوسف گفت قبل از اینکه غذای روزانه شما را بیاورند، تأویل خواب شما را به شما میگویم. این تأویل خواب از چیزهائی است که خداوند منم به من یاد داده. من دین کسانی را که به خدا ایمان ندارند و منکر آخرت هستند ترك کرده‌ام.

- 038- و از دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی میکنم.  
سزاوار ما نیست که چیزی را شریک خدا سازیم.  
این از لطف خدا به ما و تمام مردم است، **ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمیکنند.**
- 039- ای دوستان هم زندان من، **آیا ارباب‌های مختلف بهترند یا خدای واحد توانا؟**
- 040- شما اسمهایی را که خودتان و پدرانتان گذاشته‌اید بندگی میکنید.  
خدا هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده.  
**حکم فقط متعلق به خداست، امر کرده که فقط او را بندگی کنید**  
(بنده و مطیع محض و بی چون و چرای دستورهای هیچکس غیر از او نباشید).  
**دین درست چنین دینی است ولی بیشتر مردم این را نمیدانند.**
- 041- ای دوستان هم زندان من، یکی از شما به اربابش شراب میدهد،  
اما دیگری به دار زده میشود و پرندگان گوشت سرش را میخورند.  
حکم درباره خوابی که از من تعبیرش را خواستید صادر شده.
- 042- یوسف به کسی که امید نجاتش را داشت گفت که پیش اربابت درباره من حرف بزن.  
اما شیطان ذکر یوسف را در پیش اربابش از خاطر او برد، در نتیجه یوسف چند سال در زندان ماند.
- 043- پادشاه (فرعون مصر) گفت من هفت گاو چاق در خواب دیدم که هفت گاو لاغر آنها را میخورند  
و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک دیدم.  
ای بزرگان قوم، اگر تعبیر خواب را میدانید درباره خواب من نظر بدهید.
- 044- گفتند خواب پریشان و پراکنده بوده و ما تعبیر خوابهای درهم و پریشان را نمیدانیم.
- 045- یکی از آن دو هم زندانی یوسف که نجات یافته بود پس از مدتی یوسف را بیدار آورد  
و گفت من شما را از تأویل آن آگاه میکنم، مرا بفرستید.  
046- (پیش یوسف رفت و گفت) یوسف ای مرد راستگو،  
نظر خود را درباره هفت گاو چاق که هفت گاو لاغر آنها را میخورند  
و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک بمن بگو تا من پیش مردم برگردم و آنها تعبیر آن را بدانند.
- 047- یوسف گفت هفت سال پشت سر هم مطابق معمول میکارید و هر چه درو کردید  
در خوشه باقی بگذارید بجز مقدار کمی که میخورید.
- 048- بعد از آن هفت سال سخت پیش می‌آید که آنچه برای سالها ذخیره کرده‌اید خواهید خورد،  
بجز مقدار کمی که (برای کاشتن) نگه میدارید.
- 049- بعد از آن سالی میرسد که (باران میبارد و) به داد مردم میرسد. در آن سال آب میوه‌ها را میگیرند.
- 050- فرعون گفت یوسف را پیش من بیاورید.  
چون فرستاده فرعون پیش یوسف رفت، یوسف به او گفت پیش اربابت برگرد  
و از او بپرس حال زنانیکه دستشان را بریدند چه بود. خداوند من از نقشه‌های آنها با خبر است.
- 051- فرعون (به زنان) گفت وقتی از یوسف کام خواستید چه شد؟  
گفتند "خدا پاک است" ما هیچ بدی از او سراغ نداریم.  
زن عزیز گفت: حالا حقیقت آشکار شد، من از او کام خواستم و یوسف راست میگوید.
- 052- یوسف گفت این تقاضای من (به بازجوئی) برای این بود که شوهرش بداند که من در غیاب او به او خیانت نکرده‌ام  
و **خدا نقشه خائنین را به نتیجه نمیرساند.**
- 053- **من خودم را تبرئه نمیکنم چون طبیعت بشری بکارهای بد امر میکند، مگر اینکه خداوند من رحمی کند.**  
چون خداوند من آمرزنده مهربان است.
- 054- فرعون گفت یوسف را بیاورید تا از خواص خود گردانم.  
وقتی با یوسف حرف زد گفت امروز پیش ما ارجمند و امین هستی.
- 055- یوسف گفت مرا سرپرست خزانه‌های سرزمین مصر کن، من نگهبان دانه‌های هستم.
- 056- ما به این ترتیب یوسف را در زمین به قدرت رساندیم تا در هر جای مصر که بخواهد، منزل کند.  
ما رحمت خود را به هر کس که بخواهیم میرسانیم و **پاداش افراد نیکوکار را ضایع نمیکنیم.**

- 057- و پادشاه آخرت برای افراد باایمانی که پرهیزکار باشند خیلی بهتر است.
- 058- برادران یوسف (در زمان قحطی برای گرفتن گندم به مصر) آمدند و بر او وارد شدند. یوسف آنها را شناخت و آنها او را نمی شناختند.
- 059- چون یوسف آنها را با بارشان مجهز کرد، به آنها گفت برادری از پدر خود دارید (نا برادریتان) او را پیش من بیاورید. آیا نمی بینید که من پیمان را کامل میدهم و من بهترین مهماندار هستم.
- 060- اگر او را پیش من نیاورید، پیش من پیمانه‌ای (گندمی) ندارید و به من نزدیک نشوید. (پیش من نیائید).
- 061- گفتند او را از پدرش خواهیم خواست و ما اینکار را میکنیم.
- 062- یوسف به غلامانش گفت سرمایه‌های آنها را در بارشان بگذارید شاید وقتی پیش خانواده خود برگشتند متوجه آن بشوند و برگردند.
- 063- چون پیش پدرشان برگشتند، گفتند پدر، دیگر به ما گندم نمیدهند. برادرمان را با ما بفرست تا گندم بگیریم و ما از او محافظت میکنیم.
- 064- گفت آیا به شما اطمینان کنم همانطور که درباره برادرش قبلا بشما اطمینان کردم؟
- خدا بهترین نگهبان و مهربانتر از همه مهربانها است.**
- 065- چون بارهای خود را باز کردند سرمایه خود را در آن پیدا کردند که به آنها برگردانده شده بود. گفتند پدر، دگر چه میخواهیم، این پول ما است که بما برگردانده شده. ما برای خانواده خود غذای بیشتری تهیه میکنیم و از برادرمان نگهداری میکنیم و یک بار شتر هم اضافه میگیریم. این یک بار پیش آنها بار کمی است.
- 066- یعقوب گفت: تا با قسم به خدا قول محکمی بمن ندهید که او را پیش من برمیگردانید او را با شما نمی فرستم، مگر در موردی که از اراده شما خارج باشد.
- چون به او قول دادند، یعقوب گفت خدا بر آنچه میگوئیم (بر این پیمان ما) وکیل است.
- 067- گفت فرزندانم، از یک دروازه وارد شهر نشوید و از درهای مختلف وارد شوید. من در مقابل خدا (قضای الهی) نمیتوانم کاری برای شما بکنم.
- حکم با خداست.**
- بر او توکل کرده‌ام و توکل کنندگان باید به خدا توکل کنند.**
- 068- وقتی از جایی که پدرشان به آنها دستور داده بود (از دروازه‌های مختلف) وارد شدند، ذره‌ای به درد آنها نخورد مگر اینکه نیازی که یعقوب در دلش داشت برآورده شد.
- چون یعقوب مطابق آنچه به او آموخته بودیم علمی داشت. ولی بیشتر افراد نمی دانند.
- 069- وقتی بر یوسف وارد شدند، یوسف برادرش را پیش خودش جا داد و به او گفت من برادرت هستم، نسبت به آنچه آنها کردند ناراحت نباش.
- 070- چون بارشان را آماده کرد، پیمان را در بار برادرش گذاشت، بعد کسی داد زد که ای کاروانیان، شما دزد هستید.
- 071- برادران یوسف به طرف آنها برگشتند و گفتند چه چیزی گم کرده‌اید؟
- 072- گفتند ظرف فرمانروا را گم کرده‌ایم، هر کس آن را بیاورد یک بار شتر جایزه دارد و من ضامن آن هستم.
- 073- گفتند به خدا قسم شما میدانید که ما برای فساد کردن در مصر نیامده‌ایم و ما دزد نیستیم.
- 074- گفتند اگر دروغ بگوئید مجازات کسی که دزدی کرده باشد چیست؟
- 075- گفتند مجازات کسی که جام فرمانروا در بارش پیدا شود، بنده شدن خودش میباشد. ما ستمکاران را اینطور مجازات میکنیم.
- 076- پس قیل از اینکه بار برادرش را بازرسی کنند، شروع به بازرسی بار آنها کردند و بعد آن را از بار برادرش درآوردند. ما اینطور برای یوسف نقشه کشیدیم.
- یوسف مطابق قانون پادشاه مصر حق نداشت برادرش را باز داشت کند مگر اینکه خدا بخواهد. درجات کسانی را که بخواهیم بالا میبریم و بالاتر از هر دانشمندی، دانشمند دیگری وجود دارد.
- 077- گفتند اگر او دزدی کرده، برادرش هم قبلا دزدی کرده بود.
- یوسف حرف آنها را در دل خود نگه داشت و حرفی به آنها نزد و گفت شما از او بدترید.

- خدا این چیزی را که می‌گوئید بهتر میداند.
- 078- گفتند ای عزیز، او پدر پیر بزرگی دارد یکی از ما را به جای او بگیر ما تو را از افراد نیکوکار می بینیم.
- 079- گفت "به خدا پناه میبرم" که بجز دزدی که کالای خود را پیش او پیدا کردیم، کسی را بگیریم. اگر اینکار را بکنیم ستمکاریم.
- 080- چون از آن کار مأیوس شدند بگوشه‌ای رفتند و با هم آهسته به صحبت پرداختند. برادر بزرگشان گفت آیا نمیدانید که پدرتان از شما قول محکمی با قید قسم بخدا گرفته است؟ و نمیدانید قبلاً با یوسف چه کرده‌اید؟
- من هرگز از این سرزمین خارج نمی شوم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا درباره من حکم کند. او بهترین حکم کننده است.
- 081- پیش پدرتان برگردید بگوئید پدر، پسر دزدی کرد و ما فقط در مورد چیزی که می‌دانستیم شهادت دادیم و ما از غیب خبر نداشتیم (نمیدانستیم چه میشود).
- 082- از مردم شهری که در آن بودیم و از قافله‌ای که با آن آمدیم، بپرس. ما راست می‌گوئیم.
- 083- یعقوب به آنها گفت نفس شما کار زشتی را در نظرتان خوب جلوه گر ساخته. جز صبری نیکو چاره‌ای نیست.
- امکان دارد خدا همه آنها را با هم پیش من بیاورد، چون خدا دانا و حکیم است.
- 084- و رویش را از آنها برگرداند و گفت افسوس بر یوسف و چشمش از غصه سفید شد، در حالیکه غصه‌اش را پنهان میکرد.
- 085- گفتند به خدا قسم، تو همیشه بیاد یوسف هستی تا مریض یا هلاک شوی.
- 086- یعقوب گفت من غم و غصه‌ام را فقط به خدا می‌گویم و از طرف خدا چیزی میدانم که شما نمیدانید (مطابق خواب یوسف).
- 087- فرزندانم، بروید دنبال یوسف و برادرش بگردید و از لطف خدا مأیوس نشوید.
- چون فقط افراد بی‌ایمان از لطف خدا مأیوس میشوند.**
- 088- چون (رفتند و بر یوسف) وارد شدند گفتند ای عزیز، به ما و خانواده ما آسیبی رسیده و سرمایه کمی آورده‌ایم. پیمان ما را کامل بده و به ما صدقه بده.
- خدا به کسانی که صدقه میدهند پاداش میدهد.**
- 089- یوسف گفت آیا دانستید که وقتی نادان بودید به یوسف و برادرش چه کردید؟
- 090- گفتند آیا حقیقتاً تو یوسف هستی؟ گفت من یوسف هستم و این برادر من است. خدا بر ما منت نهاده.
- مسلمانا کسی که پرهیزکار باشد و صبر کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمیکند.**
- 091- گفتند به خدا قسم، خدا تو را بر ما برگزیده و ما خطاکار بودیم.
- 092- یوسف گفت امروز سرزنشی بر شما روا نیست. خدا شما را می‌آمزد، او از همه مهربانها مهربانتر است.
- 093- این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیاندازید بینا میشود و همه خانواده خود را پیش من بیاورید.
- 094- چون کاروان راه افتاد، پدرشان گفت اگر مرا به کم عقلی متهم نکنید من بوی یوسف را حس میکنم.
- 095- گفتند به خدا قسم تو هنوز در گمراهی سابق خود هستی.
- 096- چون مژده رسان آمد و پیراهن را روی صورت او انداخت بینا شد.
- گفت آیا بشما نگفتم که من از طرف خدا چیزی میدانم که شما نمیدانید.
- 097- پسرانش گفتند پدر، آموزش گناه‌های ما را از خدا بخواه، ما خطا کار بودیم.
- 098- یعقوب گفت از خداوندم برای شما طلب آمرزش میکنم چون او آمرزنده مهربان است.
- 099- چون (همگی به مصر رفتند و) بر یوسف وارد شدند، یوسف پدر و مادرش را پیش خود جا داد و گفت اگر خدا بخواهد با خاطر جمعی وارد مصر شوید.
- 100- و پدر و مادرش را بر تخت بنشانند و آنها بشکرانه (دیدار او) خدا را سجده کردند.

- یوسف گفت پدر، این تعبیر خوابی است که قبلا دیده بودم. خدا آن را محقق کرد. **4**
- وقتی خدا مرا از زندان بیرون آورد و شما را از صحرا پیش من آورد،  
 بمن احسان کرد، بعد از اینکه شیطان بین من و برادرانم را بهم زد.  
 خداوند من در مورد هر کاری که بخواهد بکند دقیق است، چون او دانا و حکیم است (کارهایش از روی حکمت است).  
 101- خداوندا، بمن فرمانروائی دادی و تعبیر خواب را بمن یاد دادی.  
 ای آفریننده آسمانها و زمین، تو سرور من در دنیا و آخرت هستی.  
 خداوندا، مرا **مسلمان** از دنیا ببر و مرا جزو افراد درستکار گردان.
- 102- این از اخبار غیب است که بتو وحی میکنیم. تو وقتی آنها تصمیم میگرفتند و نقشه میکشیدند، پیش آنها نبود. **5**
- 103- **هر قدر هم که علاقه زیادی داشته باشی بیشتر مردم ایمان نخواهند آورد.**
- 104- تو برای رسالت خود از آنها مزدی نمیخواهی.
- این قرآن فقط پند و تذکری برای جهانیان (کلیه افراد بشر) میباشد.**
- 105- چه بسیار نشانه‌هایی که در آسمانها و زمین وجود دارد  
 که مردم از کنار آن رد میشوند و رویشان را برمیگردانند.
- 106- **بیشتر آنها در حالی به خدا ایمان می‌آورند که هنوز مشرک هستند. 6**
- 107- آیا از اینکه عذاب همه‌گیری از جانب خدا سراغ آنها بیاید، خاطرشان جمع است؟  
 یا از اینکه قیامت در حالیکه توجهی به آن ندارند سراغ آنها بیاید خاطرشان جمع است؟
- 108- **بگو این راه من است. من و پیروانم مردم را با بینائی بسوی خدا میخوانیم.**  
 خدا پاک است و من از افراد مشرک نیستم.
- 109- ما قبل از تو فقط از اهالی شهرها مردانی میفرستادیم که به آنها وحی میکردیم.  
 آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کار کسانی که قبل از آنها بودند چه بود؟  
 مسلماً خانه آخرت برای افراد پرهیزکار بهتر است، آیا نمی‌فهمید؟
- 110- موقعی که پیغمبران ما دچار یأس شدند و فکر کردند که به آنها دروغ گفته شده،  
 یاری ما برای آنها رسید و کسانی را که میخواستیم نجات یافتند.  
 عذاب ما از گناهکاران برگردانده نمیشود.
- 111- **در داستان زندگی آنها عبرتی برای افراد خردمند وجود دارد.**  
 اینها سخنی نیست که سر هم شده باشد  
 ولی **تصدیق کتابهای قبلی (تورات و انجیل) است و توضیح هر چیزی و برای افراد باایمان هدایت و رحمت است.**

## پاورقی های این سوره

1	چون زبان مردم عربی بود - هر زبانی با ترجمه، قابل فهم ملت های جهان میگردد. همینطور که قرآن و کتابهای مقدس دیگر رابه تمام زبانهای زنده دنیا ترجمه کردند وهمانطور که کتابهای علمی و داستانی به زبانهای دیگر ترجمه میشود. همانطور که اخبار روز جهان به زبانهای مختلف دنیا ترجمه و قابل فهم ملت های دیگر میشود.
2	این از اخبار غیبی است که به پیغمبر وحی شده
3	کلمه زهد و بی رغبتی و بی علاقگی، فقط در این آیه و بصورت زاهدین بکار رفته، آنهم زهد و بی علاقگی بدنیا نیست، بلکه بی علاقگی به یوسف بوده . اسلام دین زندگی و فعالیت و شادی است .
4	تاویل خواب یوسف این بود. منظور از 11 ستاره 11 برادر یوسف و منظور از ماه و خورشید پدر و مادر یوسف بود
5	غیب آیه 72:26 و 72:27 سوره جن که خدا پیغمبرش را بر آن آگاه میکند از این قبیل است نه غیبی که فریبکاران دینی بمردم گفته اند.

<p>امروز هم اگر از نظر قرآن نگاه کنیم، اغلب افراد بشر کافر یا مشرک هستند. چون اغلب کسانی که خود را دیندار میدانند بجای اطاعت و اجرای دستورها و نظرهای خداوند که در کتاب الهی آنها وجود دارد از دستورها و نظرهای روحانی نماهای دکاتدار خود و از قدرتمندان زمان خود اطاعت میکنند. آیه 9:31 سوره توبه و آیه 79:24 سوره نازعات را ببینید.</p>	6
---	---